

رضا نگارستانی

وحشت از چیزی:

شرح‌هایی بر دنیای آشغال‌گرفته و امر غریب

ترجمه پیمان غلامی

dastopaa.net

امر غریب^۱ تقدیر تمام ابژه‌هاست؛ امر غریب از تقدیر ابژه‌ها حکایت دارد از این حیث که ابژه‌ها از راه تطابق با سرشت هستی‌شناختی یا مضمون^۲ درونماندگارشان قصد^۳ آنچه را که به‌طور ریشه‌ای نسبت به آن‌ها بیرونی‌ست تحکیم و تقویت می‌کنند. امر غریب تقدیر کلی^۴ به‌صورت پیچ‌وتاب^۵ است.

مسأله‌ی امر غریب را نمی‌توان بی‌واسطه ذیل مسأله‌ی معنا یا تجربه گنجانده؛ به همین منوال، امر غریب نمی‌تواند با گزاره‌ها و عبارتهایی مانند فکر می‌کنم این غریب است، حس غریبی دارم، چیزهای غریب را دوست دارم، و مانند این‌ها به تسخیر درآید. امر غریب موضوع تجربه و احساس نیست، چون اگر اینطور بود آنوقت محصول‌جانبی صرف نسبت زمانمندی و همزمانیت به معنا و امر شرطی^۶ می‌بود؛ و در نتیجه تقلیل‌پذیر به شأن امر هیولایی یا گروتسک که اهلی‌سازی کاملش از همان آغاز تدارک دیده شده است. حال، اگر امر غریب در ابتدا بیرون از معنا و جدا از دسترسی‌مان تداوم می‌یابد، آنگاه آیا دسترس‌پذیر نبودن برای غریب بودن کفایت می‌کند؟ آیا مقاومت در برابر معنا و تجربه، یا به عبارت دیگر، انفصال در زمانی از همزمانیت ذاتی امر استعلایی برای اشاره به امر غریب کافی‌ست؟ ابژه‌ی ایکس، از راه مغایرت با یک زمانمندی عمیقاً [به‌طور ژرفنایی] دسترس‌ناپذیر، هرآنچه را آپاراتوس استعلایی (آگاهی، شهود عرفانی، معنا، تجربه) برای دسترسی به آن تعیین کرده در واقع به هم می‌ریزد. در این حالت، امر غریب از دل ناسازگاری بین تلاش‌های بی‌ثمر برای دسترسی و دسترس‌ناپذیری درونماندگار یا مقاومت انفصالی ابژه‌ی ایکس ظهور می‌کند. سوژه‌ی دسترسی، با تلاش برای فهمیدن و به‌دست‌آوردن امر دسترس‌ناپذیر، صرفاً نسبت به وجود خودش و وظیفه‌ی استعلایی نهایی سپرده‌شده به آن آلترژیک می‌شود. در بیرون‌کشیدن معنا از ایکس است که معنا یا آگاهی به یک مشقت سنگین بدل می‌شود، به وزن مرده‌ای که بر سینه فشار می‌آورد. باین‌حال اگر غرابت^۷ به سنجش‌ناپذیری^۸ بین دسترس‌ناپذیری یا قلمرو سرکش ابژه و سوژه‌ی دسترسی اتکا کند، آنگاه خستگی معنا شاخص امر غریب می‌شود، یا به عبارت دیگر، امر غریب صرفاً یک تروما را ادا می‌کند. این ناسازگاری دسترس‌ناپذیری ابژه‌ی ایکس با سوژه یا آپاراتوس دسترسی چاره‌ناپذیر است؛ تروما نیز همین‌طور است. هرچند، حتی اگر تروما نتواند تحت هیچ شرایطی خنثی شود — و از این‌رو غیرشرطی و مستقل از هر نسبتی غیر از وجودنداشتن نسبت به‌ماهو^۹ (یعنی، سنجش‌ناپذیری ریشه‌ای) باشد — باز همچنان از سوژه‌ی دسترسی یا معنا تغذیه می‌کند.

امر غریب، در مقام تصویر یا ثبت‌کننده‌ی ظریف این سنجش‌ناپذیری، تنها تا وقتی دوام می‌آورد که معنا چه ارادی چه غیرارادی بر معقولیتش^{۱۰} ابرام بورزد، یا سوژه‌ی دسترسی وجودش را حفظ کند. به

1 the weird; اسرارآمیز، قضاوقدری،

شگفت، غیرعادی، غیرزمینی، مرموز،

غیرطبیعی، جادویی، شبح‌وار، ناروال

2 intension

3 intention

4 universal

5 twist; پیچ، پیچش

6 conditional

7 weirdness

8 incommensurability

9 as such; به‌تنهایی

10 intelligibility

محض اینکه معنا از معقولیت مفروضش جدا می‌شود، یا همین که سوژه‌ی دسترسی کاملاً رو به زوال می‌گذارد، امر غریب پس می‌کشد. این تصرف معقولیت یا تعیین دسترسی نیازی ندارد تا در سطح مادی پایه یا مقدماتی رخ دهد، چراکه بنا بر تجسم‌های ولبک (ذرات بنیادین)، خوان رولفو (پدرو پارامو)، و لاکرفت (اسطوره‌های کتولهو) امر دسترس‌ناپذیر، ذره‌ها، ستاره‌ها، و ابژه‌های پیشاپیش مرده یا بی‌هدف می‌توانند فضا را بدون هرگونه هم‌بستگی^۱، نفوذ، نسبت، حرارت جمع، تفرّد^۲، یا هر نوع روایت تحکیم‌کننده به تسخیر درآورند. چیزهای مرده به‌راستی می‌توانند دیرزمانی پس از نابودی معقولیت، معنا، یا سوژه‌ی دسترسی، در وسعت ظلمانی دنیا^۳ ول بگردند یا حتی در سطوح اسفل زمین تلوتلو بخورند. با وجود این، بنا بر اشاره‌ی لاکرفت، این وحشت فضای خالی^۴ مانع از امر غریب نمی‌شود بلکه تقویتش می‌کند. حتی اگر تمام آپاراتوس‌های دسترسی ریشه‌کن شوند و تمام تجلیات معقولیت دیگر وجود نداشته باشند، باز هم امر غریب همچنان پابرجا می‌ماند. مادامی که چیزی (هر چیزی) با، برای، یا درون خودش دوام می‌آورد و باقی می‌ماند^۵، امر غریب نیز به‌طور خودآئین و بدون هیچ هدفی تداوم می‌یابد. این نکته ما را به سه گمانه‌زنی^۶ می‌رساند:

کیهان نابینا بی‌هدف از هیچ به چیزی و دیگر بار از چیزی به هیچ می‌پاید، نه به آرزوها یا وجود ذهن‌هایی که گاه‌وبی‌گاه برای آنی در تاریکی سوسو می‌زنند اعتنائی می‌کند نه آن‌ها را می‌شناسد. (کلید نقره‌ای)

گمان^۷ دنیای آشغال‌گرفته^۸: امر غریب ترسیم‌شده به دست لاکرفت دنیایی است که گرچه به ابژه‌های محض و بی‌توجه‌اش برهنه شده اما هیچ نمی‌تواند باشد مگر آنکه غریب باشد. این دنیا به‌نحوی غیراستعاری کپه‌ی آشغال و زباله است و ابژه‌هایش صرفاً در میان تفاله و آوار خودشان، در بی‌بندوباری نامعقول نسبت به همدیگر، باقی می‌مانند. ابژه‌ها تنها وقتی غرابت را از خود تراوش می‌کنند که این‌گونه و به‌ماهو باقی بمانند، بدون هر گونه قرابت یا مرز مشترکی با هر چیز خارجی؛ به بیان دیگر، آن‌ها بی‌هدف پرسه می‌زنند و دنیا را کثیف می‌کنند. اگر امر غریب صرفاً با باقی‌ماندن به چنان صورتی و به‌ماهو (یعنی، چیزی بودن، هر چیزی بودن)، مستقل از هر هم‌بستگی یا قرابت، روی دهد، آنوقت غرابت^۹ درونماندگار تقدیر تمام ابژه‌هاست: غرابت^{۱۰} تقدیر چیزی بودن است. با این فرض که حتی وقتی ابژه در برابر بیرون مهروموم شده باشد باز هم امر غریب نشت می‌کند، آنگاه چیست این تقدیر که نه تنها تمام ابژه‌ها را شامل می‌شود بلکه تداوم امر غریب را نیز تضمین می‌کند؟ این تقدیر همه‌فراگیر، بیش و پیش از همه، باید به خواص، صفات، و متعلقات ابژه‌ها بی‌توجه باشد. به همین دلیل، این تقدیر باید تحت عنوان

1 correlation

2 individuation; فردیت‌یابی

3 universe; عالم

4 vacuous horror

5 remain

6 speculation

7 conjecture; حدس

8 littered

کسر^۱ قرار بگیرد که بیرون ریختن تعلقات یا نقاط دسترسی را پیش فرض می‌گیرد تا امکان باقی ماندن در خودش یا چیزی بودن را موجب شود. باقی ماندن در خود (بی‌هدف بودن) تنها با زدودن تمام خواص (جانداختن) و بسیج عدم‌تعلق (کسر کردن) ممکن است. تا این اندازه، تقدیر (*werde*) که توأمان با بستار سرکش ابژه‌ها و غرابت خودآئین‌شان معادل است یا به آن‌ها تبدیل می‌شود سرنوشت تمام ابژه‌هاست: پیش شرط لازم اولیه و پایه‌ی چیزی بودن، همان چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن. باین حال اگر اولویت و تقدم کسر را مد نظر قرار ندهیم نمی‌توانیم از چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن سخن بگوییم. اگر بنا بر تأکید لاوکرفت امر غریب پس از مرگ سوژه‌ی دسترسی برای دیرزمانی در بستار نشناختنی‌اش دوام می‌آورد، آنگاه سرچشمه‌ی این غرابت به باقی‌ماندن ابژه به‌ماهو، یا به بیانی دقیق‌تر، به باقی‌ماندن به صورت یک ابژه یا باقی‌ماندن در مقام چیزی ربط دارد. باین حال، باقی‌ماندن (اینکه ابژه‌ها چنان و به‌ماهو باقی بمانند) به صورتی هم تلویحی و هم واضح حاکی از کسر است. به صورتی واضح، زیرا یک ابژه نمی‌تواند در خودش باقی بماند یا دقیق‌تر اینکه نمی‌تواند از هم‌بستگی عقب بنشیند مگر تمام تعلقات و مایملک که بر دسترسی یا هم‌بستگی با آن‌ها تقدم می‌یابد از ابژه گرفته، زدوده، یا کسر شوند. چیزی که می‌تواند از ابژه واگشوده شود یا بسط یابد آنست که باید کسر شود طوری که ابژه بتواند ناهم‌بسته و غریب در خودش باقی بماند. به صورتی تلویحی، زیرا باقی‌ماندن برای آنکه به خودش در مقام چیزی در برابر بردار نابودگر کسر (هیچ چیز) که همه‌ی خواص را می‌زداید تجسد ببخشد، باید و تنها می‌تواند خودش را در کمتر ماندن^۲ تداوم بدهد. بنابراین، در یک پیچ‌وتاب هستی‌شناختی، ابژه‌های این جهان آشغال‌گرفته برای آنکه در خودشان بمانند باید یک بردار درونی کسر را فرض بگیرند که دسترس‌ناپذیری و هم‌بستگی‌ناپذیری (یعنی، چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن) به واسطه‌اش تنها با کمتر ماندن ممکن است. این بردار مضمونی^۳ یا تلویحی کسر است که با امکان باقی‌ماندن در خود همپوشانی دارد و در مقام ضامن هستی‌شناختی‌اش وضع می‌شود.

بردار مضمونی کسر یا کمتر ماندن در ذات دنیای بی‌هدف یا نابیناست که با ابژه‌هایی سوراخ‌سوراخ شده است که در برابر هم‌بستگی ناظر بر براندازی ریشه‌ای متجسد در تقدیر تمام ابژه‌ها مقاومت به خرج می‌دهند. این براندازی ریشه‌ای یا سرچشمه‌ی غرابت می‌تواند بر حسب مضمون / قصد هستی‌شناختی (تقدیر ابژه‌ها) و سوراخ‌شدگی چنان مضمونی (براندازی آن تقدیر) فهم شود: امر غریب یا جهان آشغال‌گرفته فقط وقتی می‌تواند خودش را عملی کند که ابژه بی‌هدف ول بگردد. این ابژه‌ی بی‌هدف یا بی‌توجه از ابژه‌ها در خودشان حکایت دارد و هم‌بسته‌ناپذیر است. باین حال، امر غریب به نوبه‌خود در مقام بی‌معنایی خودآئین یا مقاومت در برابر هم‌بستگی ناظر بر تقدیر تقلیل‌ناپذیر تمام ابژه‌هاست؛ اینکه آن‌ها تنها می‌توانند با چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن در خودشان بسته شوند. اما چرا ایده‌ی مضمونی هستی‌شناسی

1 subtraction

3 intensive; فشرده، تأکیدی،

2 remaining less

اشتهادی، مفرط، متمرکز، تشدید

را که چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن است تقدیر (*myrd*) می‌خوانیم؟ چون چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن درمقام تقدیر کلی ابژه‌ها و سرچشمه‌ی غرابت نه تنها دسترس‌ناپذیری ابژه‌ها را تضمین می‌کند (و از این‌رو دنیای آشغال‌گرفته با نامعقولیت را می‌سازد) بلکه همچنین ابژه‌ها را وامی‌دارد که باقی بمانند تا در خودشان باشند و از دسترسی طفره برونند. به عبارت دیگر، ایده‌ی مضمونی هستی‌شناختی دیکته می‌کند که ابژه‌ها برای آنکه در خودشان باقی بمانند و دسترسی را به چالش بطلبند، باید تعلقات‌شان را دور بریزند. استمرار بقای^۱ ابژه‌ها (درمقام یک امر نامعقول) تنها با به‌کارگیری بردار کسر درمقام ضامنی هستی‌شناختی ممکن است. باقی‌ماندن تأیید امکان بقایافتن کسر است، که توان نابود‌گش با زدودن تمام تعلقات و خواص عملی می‌شود؛ و از همین‌روست بسیج عدم‌تعلق یا هیچ. به همین دلیل، باقی‌ماندن در خود ابژه را مجبور می‌کند چیزی باشد که پس از کسر باقی می‌ماند تا در خودش باشد و ناهم‌بسته، یعنی نامعقول، باقی بماند. تقدیر کلی ابژه‌ها مستلزم آن است که — برای آنکه ابژه جهان^۲ را با نامعقولیت یا دسترس‌ناپذیری‌اش پر از آت‌و‌آشغال کند و دنیا^۳ را غریب ارائه دهد — ابتدا چیزی باشند و بردار هستی‌شناختی باقی‌ماندن را بسیج کنند.

...شکنج‌هایی که از پیچ‌وتاب کرم‌های زیرین می‌گفتند. (آنچه ماه می‌آورد)

گمان مضمون / قصد مسأله‌زا^۴: در نظر اول، این چیزی‌بودن ابژه‌ی ناهم‌بسته نشانگر پیروزی حیات‌باوری بر هیچ از خلال ترفندی ظریف است که هیچ را با تبدیل‌شدن به هیچ در بیرون^۵ اتصال‌کوتاه می‌کند.^[۱] با وجود این، چیز نیز تنها به شرطی می‌تواند چیز باشد که باقی بماند. باقی‌ماندن و چیزی‌بودن به‌طور درونماندگار از همدیگر جدانشدنی‌اند. اینجاست که چیزی‌بودن یا باقی‌ماندن درمقام تقدیر ابژه در خودش و ضامن یک دنیای بی‌هدف آشغال‌گرفته از درون برانداخته می‌شود. چراکه باقی‌ماندن در هر لحظه ممکن نیست تا وقتی دو بردار هیچ از درون و از بیرون به‌طور نامشروط با این دو مورد تأیید شوند و تطابق یابند: (۱) بسیج عدم‌تعلق که صفات، خواص، تعلقات، و گره‌های هم‌بستگی به‌وسیله‌ی آن زدوده و کسر می‌شوند؛ (۲) درونی‌سازی هیچ که به‌واسطه‌اش باقی‌ماندن و تداومش (باقی‌ماندن در خود) مگر در کمتر ماندن یا تقلیل مضمونی ممکن نیست. باقی‌ماندن، از خلال نزدیک‌شدن^۶ به هیچ درونی‌شده، می‌تواند همچنان کمتر بماند، یا به عبارت دیگر، در خودش باقی بماند.

ابژه‌ها از راه باقی‌ماندن در خودشان (یا چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن) می‌توانند از هم‌بستگی یا سوژه‌ی دسترسی بگسلند و به بستر نامعقول‌شان عقب بنشینند، می‌توانند دنیا را به‌طور فسخ‌ناپذیر غریب ارائه دهند: ذره‌ها، ابژه‌ها، و ستاره‌ها که بی‌هدف در تهیایی^۷ تیره‌وتار ول می‌گردند. این غرابت چیزی درمقام

1 survival; نجات

2 world

3 universe

4 problematic

5 approximate; به‌صورت حدی

6 emptiness

سرخستی هستی‌شناختی یا اصرار بقاگرایانه بر باقی‌ماندن است که عاقبت به وحشت چیزی اشاره دارد: برای چیزی بودن هیچ راه دیگری وجود ندارد مگر باقی‌ماندن برای و درون خود، یا به بیانی دقیق‌تر، غرق‌شدن در نامعقولیت. نقطه‌ی بودن نامعقول بودن است زیرا باقی‌ماندن در مقام مدیوم هستی‌شناختی چیزی ممکن نیست مگر تعلقات و صفات که دسترسی از خلال‌شان ممکن می‌شود دور انداخته شوند. به بیانی متفاوت، اگر چیزی باید باقی‌ماندن را در مقام مدیوم هستی‌شناختی‌اش به کار ببندد، همچنین باید تعلقات نامربوط^۱ را بیرونی کند تا در خودش باقی بماند؛ این با منطق کسر ضرورت می‌یابد. چیزی بودن معادل است با دست‌کشیدن از تعلقات یا نقاط دسترسی که ابژه به واسطه‌شان می‌تواند هم‌بسته‌ی خارج‌ش گردد و معقول شود. به بیانی دقیق‌تر، باقی‌ماندن در بودن به‌طور کسرکننده‌ای هم‌بسته‌ی دورانداختن تعلقات است. نامعقولیت ابژه‌ها درونماندگار همین هم‌بستگی کسرکننده است. منطق کسرکننده‌ی هستی‌شناسی مستلزم آن است که ابژه‌ها مقاومتی سازش‌ناپذیر در برابر دسترسی نشان دهند و بودن با طفره‌روی دائمی‌اش از معقولیت به محک گذاشته شود. به همین دلیل، هرچند این هستی‌شناسی است که ابژه‌ها را نامعقول می‌کند، اما این امر غریب است که تقدیر هستی‌شناختی ابژه‌ها را به سطح کیهانی‌اش می‌برد: پرکردن دنیا از آت‌و‌آشغال نامعقولیت نکته‌ی اصلی هستی‌شناسی است. صمیمیت امر غریب با نیهیلیسم شکل سرراستی ندارد؛ نشان ابزوردیته‌ی خشک‌و‌خالی دنیا نیست، بلکه یک پیوند به‌صورت پیچ‌وتاب است. سرتاسر تمام‌نمای امر غریب صمیمیتی پیچ‌خورده بین چیزی و هیچ را ایجاد می‌کند.

چیز می‌تواند در هیچ دوام بیاورد اما تنها از راه گردن‌نهادن به نامعقولیت که باقی‌ماندن در خود ایجابش می‌کند، و از همین‌روست کناره‌گیری از هر گره‌ی بالقوه‌ی هم‌بستگی یا سوژه‌ی دسترسی. بقا ممکن نیست مگر با لجوجانه نامعقول‌شدن. بنابراین، چنان‌و‌به‌ماهو باقی‌ماندن، با خصلت حیات‌باورانه‌ی تلویحی‌اش، تقدیر تمام ابژه‌هاست ولی توأمان ستایش از نامعقولیت در تمام سطوح است. حیات‌باوری تنها می‌تواند ایده‌ی هستی‌شناسی را با پاره‌کردن هم‌بستگی هستی‌شناسی با هر نوع ایده‌آلی، حال چه معنا باشد چه معقولیت چه یک‌های از پیش‌حاضر در هستی‌شناسی، تحکیم کند. این کافی‌ست تا دنیای آشغال‌گرفته با ابژه‌ها را غریب جلوه دهد اما به‌قدر کافی غریب نیست؛ چون حتی ابژه‌های بی‌هدف در و با خودشان غریب‌اند زیرا تقدیرشان برای اینکه چیزی باشند نمی‌تواند جز با مداخله‌ی مؤکد هیچ از درون برقرار شود. ابژه برای مقاومت در برابر هم‌بستگی که از خلال کسرکردن یا دورانداختن صفات، خواص، و تعلقات به خودش تداوم می‌دهد، باید در خودش عقب بنشیند و باقی بماند. باقی‌ماندن یا نجات از کسر تقدیر تمام ابژه‌هاست اما باقی‌ماندن در خود (که مستلزم منسوخ‌کردن هم‌بستگی‌ست) در واقع با ابرام بر باقی‌ماندن و اصرار بر بقا معادل است. به همین دلیل، امر غریب در مقام دنیایی پر از خرت‌و‌پرت ابژه‌های

¹ extraneous؛ فرعی، بیرونی، لازم

اضافی، غیراساسی

فرو بسته و ناهم بسته پذیر که تنها در نامعقولیت دست دارند به یک مضمون ظاهرا حیات باورانه مهار می خورد که در ذات باقی ماندن در خود است: باقی ماندن با و درون خود جدا از هر امر نامربوط (*reliquum esse*) محال است مگر با اصرار بر باقی ماندن (*superesse*)، یعنی با بقایافتن از کسر. به بیانی متفاوت، ابژه، برای آنکه در خودش باقی بماند و از این رو در برابر هم بستگی مقاومت کند و در غرابی درونماندگار دنیای آشغال گرفته دست داشته باشد، باید خودش را با نظر به کسر وضع کند. ابژه فقط با منجر شدن به خودش از خلال کسر می تواند درون در خودش باقی بماند، جدا از تمام آنچه نامربوط است، یعنی جدا از گره های هم بستگی و نقاط دسترسی. ابژه تنها با هم بسته شدن به نحوی کسر کننده با تعلقاتش می تواند از دسترسی طفره برود. این امتداد^۱ ابژه به هیچ بردار واضح کسر را چنان که قبلاً ساخته پرداخته شده می سازد. کسر ضرورت دارد تا در برابر هم بستگی مقاومت شود، و از این رو در نامعقولیت دنیای آشغال گرفته دست داشته باشد یا امر غریب صادر شود. با این حال، به محض این که ابژه به کسر مقید می شود، نمی تواند در خودش محصور بماند مگر این که همچنان در ابرامش بر بقایافتن باقی بماند. این استمرار در باقی ماندن یا ابرام بر بقا قصد / مضمون هستی شناختی اجتناب ناپذیر ذاتی ابژه است برای ساطع کردن امر غریب از راه مقاومت در برابر هم بستگی و دسترسی. خلاصه، اصرار بر باقی ماندن یا تداوم در باقی ماندن مضمون هستی شناختی باقی ماندن با و درون خود در مقام ضامن ناهم بستگی پذیری است. تا این اندازه، امر غریب یک بعد بقا گرایانه ی قوی یا یک بعد به طور درونماندگار هستی شناختی را به ابژه ها می افزاید.

با این حال، این قصد هستی شناختی، که از لحاظ اصرار بر باقی ماندن یا بقا واگشودنی است، نمی تواند خودش را برقرار کند مگر به قصد آنچه به طور ریشه ای نسبت به آن خارجی ست تن دهد. نجات از کسر یا باقی ماندن تنها با درونی سازی بردار دیگر کسر یا هیچ ممکن است که به وسیله اش ادامه دادن به باقی ماندن (بقا) با کمتر ماندن (یعنی، نزدیک شدن به هیچ) معادل است.^[۲] از این رو، در یک پیچ و تاب غریب، بقا یا اصرار بر باقی ماندن، در مقام مضمون هستی شناختی ذاتی ابژه ای که درون خودش باقی می ماند، نمی تواند خودش را حفظ کند مگر به نحوی نامشروط با قصد هیچ تطابق یابد. به عبارت دیگر، ابژه امر غریب را از راه باقی ماندن در خودش صادر می کند، یعنی بر باقی ماندن ذیل بردار واضح کسر اصرار می ورزد؛ اما با چنین کاری، به عروسک خیمه شب بازی آن چیزی بدل می شود که به طور ریشه ای نسبت به قصدش بیرونی است، یعنی هیچ. پس امر غریب از درون و بیرون ابژه پخش و منتشر می شود، در زنجیره ای از خیمه شب بازی نامعقول که در آن هیچ قصد و از این رو هیچ عروسک یا عروسک گردانی نمی تواند برقرار شود مگر با ایجاد مجرای در مضمون هیچ. تا این اندازه، امر غریب ابطال خیمه شب بازی در

مصدق، شمول: I extension

سلسله‌مراتب واضح و آشوب تلویحی‌اش نیست، زیرا خیمه‌شب‌بازی در تمام فرم‌هایش نتیجه‌ی کیهانی هیچ است هم در عمل کردن و اثر گذاشتن بر خودش به جهت ایجاد امکان چیزی و هم در بقای چیزی که مجرای برای قصد هیچ ایجاد می‌کند. خیمه‌شب‌بازی 'تحقق' اتیک امر غریب است: مطابق با قصدم، قصد به‌طور ریشه‌ای بیرونی هیچ را اعمال و تقویت می‌کنم.

در تطابق با مضمون خاص خودش، چیزی تنها به شرطی می‌تواند چیزی باشد که همزمان قصد هیچ یا همان بردار تلویحی کسر را اولویت بدهد و درونی کند. قصد اولیه‌ی چیزی باقی ماندن در خودش است. با این حال، باقی ماندن در مقام قصد هستی‌شناختی چیزی همواره کمتر ماندن در مقام عاقبت هم‌بستگی کسرکننده‌اش با تعلقاتش است. کمتر ماندن، یا باقی ماندن در خود، نمی‌تواند تضمین و حفظ شود مگر اولویت هیچ نایب شود؛ زیرا پیوستگی باقی ماندن که در مقام کم‌شدن یا تقلیل یافتن رخ می‌دهد تنها می‌تواند بر مبنای هیچ یا یک صفر بیرونی که هیچ است به خودش تداوم و سامان بدهد، هیچ در مقام آنچه هیچ می‌تواند متعلق به آن باشد، یا در مقام حد بی‌شک و شبهه‌ی کم‌شدن. چیزی در خودش سیاهی تهی را پر از آت و آشغال ابژه‌هایی می‌کند که چیزی در مقام نامعقولیت‌اند و بدین‌وسیله امر غریب را در مقام واقعی کیهانی ساطع می‌کند. با این حال، هیچ، که از خلال مضمون چیزی نشست می‌کند، امر غریب را به‌طور ذاتی و ضروری مسأله‌زا می‌سازد. به همین دلیل، ریشه‌ای بودن امر غریب در مضمون مسأله‌زایش تجلی می‌یابد: یک چیز^۱ تنها می‌تواند تهیا را بدون گردن نهادن به هم‌بستگی و معقولیت از آت و آشغال پر کند، یعنی امر غریب تنها می‌تواند با یک چیز^۲ ساطع شود، اگر آن چیز^۳ با و درون خودش باقی بماند. چیز تنها با پیروی محض از هیچ به‌نحوی هم واضح و هم تلویحی می‌تواند در خودش باقی بماند، یا به بیانی دقیق‌تر، کمتر بماند. باقیمانده در هر وهله باید با دیگر بردار کسر که جهتش با جهت باقی ماندن مصادف می‌شود تناظر داشته باشد. اینجا امر غریب در مقام تقدیر تمام ابژه‌ها به تقدیری (*werde*) دیگر تکیه می‌زند: مضمون مسأله‌زا.

ابژه‌ی آشغال‌زاینده، با باقی ماندن در خودش، محصور در گره‌های دسترسی یا با پیروی از قصدش، امر غریب را ساطع می‌کند. با این‌همه، این مضمون نمی‌تواند برقرار شود مگر با نزدیک شدن به هیچ یا درونی‌سازی بردار کسر که به‌وسیله‌اش باقی ماندن در خود (در مقام قصد چیزی) همان کمتر ماندن (قصد هیچ) است. بنابراین، قصد (مضمون) امر غریب با ایجاد مجرای برای مضمون هیچ یکسره مسأله‌زا می‌شود. دیگر بار، ریشه‌ای بودن امر غریب با مسأله‌زایی محض قصد ذاتی منبع ساطع شدنش تضمین می‌شود: ابژه‌ی بی‌هدف، فروبسته، دسترس‌ناپذیر. سرانجام، امر غریب از توان امری به‌طور حل‌نشدنی مسأله‌زا تغذیه

1 realization

3 some thing

2 something

4 thing

می‌کند. تقدیر حیات باورانه‌ی مصر امر غریب با مداخله‌ی هیچ که این تقدیر برای برقراری خودش مستلزم آن است تحلیل می‌رود. به همین منوال، امر غریب به امر مسأله‌زایی حواله داده می‌شود که چیزی را به نفع هیچ سوراخ‌سوراخ می‌کند همان‌طور که چیزی را برقرار می‌سازد تا هیچ را منتقل کند. مضمون هستی‌شناختی چیزی تنها تا آنجا سرزنده و پرتوان است که به امر مسأله‌زایی که از خلالش به بار می‌آورد جان ببخشد. نه امر غریب نه تقدیر تمام ابژه‌ها نمی‌توانند بیرون از امری به‌طور ریشه‌ای مسأله‌زا نیروگذاری شوند. در واقع این امر غریب است که از این مسأله‌زایی تغذیه می‌کند؛ بیچ‌وتاب بین قصد هستی‌شناختی و قصد هیچ (درمقام بیرونیت ریشه‌ای) را تا بیشترین اندازه‌ی ممکنش در معرض می‌گذارد. تا این حد، امر غریب می‌تواند درمقام دو تقدیر هم‌پوشاننده که به‌عنوان دو غریب به شمار می‌آیند مورد خطاب قرار گیرد:

۱. امر غریب با دنیایی آشغال‌گرفته ساطع می‌شود: ابژه‌هایی هم‌بستگی‌ناپذیر و دسترس‌ناپذیر که تها را چنان بی‌هدف به هم می‌ریزند که نمی‌توانند چیزی جز حفره‌ها، باگ‌ها، و خلل‌و‌فرج‌های جابه‌جاشونده در سیاهی دنیا دانسته شوند. این امری غریب است که ابژه‌هایی که در خودشان باقی می‌مانند تدارکش می‌بینند؛ این امر غریب به علیتی دست می‌یابد که عقب‌نشینی ابژه‌ها از خودشان به‌وسیله‌اش امر غریب را تراوش می‌کند. از خلال همین غرابت که چنین علیتی ضروری‌اش می‌کند که همه چیز به هر دلیلی به‌طور نامنسجم اتفاق می‌افتد و هیچ چیز هرگز نمی‌تواند به‌طور منسجم اتفاق بیافتد. زیرا ابژه‌ها با گسستن از هم‌بستگی و مقاومت در برابر دسترسی (و از این‌رو با ساختن چنین علیتی) باید با، برای، و درون خودشان باقی بمانند. همین‌که هر ابژه در خودش باقی می‌ماند یا به چیزی در هیئت و به‌عنوان نامعقولیت عقب می‌نشیند، دنیا و هرآنچه در آن اتفاق می‌افتد (یا حتی اگر هیچ اتفاقی هرگز در آن نیافتد) غریب می‌شود. این امر غریب است متصل به تقدیر ابژه‌ها (غریب درمقام *werde*). بر مبنای این امر غریب، از هیچ (*ex nihilo*) خلأ هستی‌شناسی در رقابتی ابزورد با هیچی سطحی دنیا را به بار می‌آورد.

۲. امر غریب امر مسأله‌زای پیش‌دستانه: ابژه‌ها، برای آنکه با تقدیر و خواسته‌ی پایه‌ای‌شان تطابق یابند و برای آنکه هم‌بستگی را منسوخ کنند یا به‌طور ریشه‌ای در قبال دسترسی غیرهمدلانه باشند، باید به خودشان عقب بنشینند و در خودشان بمانند. حتی اگر ابژه‌ای که در خودش باقی می‌ماند به‌صورت هیچ چیز در بیرون عملی شود، در واقع به بقایافتن از کسری اشاره دارد که گره‌های دسترسی و هم‌بستگی به‌وسیله‌اش زدوده و حذف می‌شوند (امتداد به هیچ). با این‌همه، این بقای بردار کسرکننده تنها با درونی‌سازی دیگر بردار کسر به دست می‌آید. این یعنی ابژه برای عقب‌نشستن به خود و باقی‌ماندن در خود باید از مضمون هستی‌شناختی‌اش پیروی کند که همان چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن است. بیشتر اشاره کردیم که از یک طرف چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن با استمرار کسر درمقام ضامن فسخ تمام گره‌های

هم‌بستگی یا دسترسی تناظر دارد و از طرف دیگر چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن در مقام مضمون هستی‌شناختی چیزی نمی‌تواند خودش را بیرون از کمتر ماندن یا تقلیل یافتن مضمونی نیروگذاری کند. خلاصه، باقی‌ماندن همواره کمتر ماندن است. باقیمانده نمی‌تواند به باقی‌ماندن در خودش ادامه دهد مگر به هیچ نزدیک شود طوری که با استفاده از آن می‌تواند کمتر بماند و از این‌رو کسر را تقویت کند. به همین دلیل، قصد هستی‌شناختی ابژه‌ها در خودشان نمی‌تواند جز با مداخله‌ی مؤکد هیچ اجرا شود. این بیانی دیگر است از اینکه ابژه‌ها با پیروی از قصدشان برای باقی‌ماندن در خودشان به عروسک‌های قصد هیچ بدل می‌شوند. هیچ به‌نحوی کرم‌مانند از دل امر قصدشده جلوه‌گر می‌شود و آن را مسأله‌زا می‌سازد. دنیا به‌طور نامتناهی غریب‌تر است وقتی بدانیم که حتی کلک از هیچ (*ex nihilo*) سوراخ‌سوراخ‌شدن چیزی با هیچ است و نه برعکس.

از این منظر، دومین امر غریب براندازی تقدیر تمام ابژه‌هاست: ابژه‌ها، با پیروی از سرنوشت دسترس‌ناپذیر خاص خودشان که چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن است، مداخله‌ی هیچ را که تقدیر ضروری شده با بیرونیت ریشه‌ای است موجب می‌شوند. امر غریب در مقام تقدیر ابژه‌ها سرشت مسأله‌زایش را نشان می‌دهد و بدین‌وسیله انفصال سازش‌ناپذیرش با امر گروتسک، امر خارق‌العاده، یا حتی امر ناآشنا^۱ را تحکیم می‌بخشد. دومین امر غریب امر غریب در مقام امر متخلخل است، یک سوراخ‌شدگی حاصل از کرم‌هایی که در خودشان می‌لوند و این‌گونه منطق خلاً را درون چیزی تقویت می‌کنند. سوراخ‌شدگی، یا غرابت، بیشتر به وول‌خوردن کرم‌ها وابسته است تا به مقاومت چیزی. یا به بیانی دقیق‌تر، قصد مسأله‌زا بیشتر طرف دخالت‌گریزناپذیر هیچ است تا مقاومت چیزی.

گمان وحشتی که نمی‌تواند به اوج برسد: اگر امر غریب تقدیر ابژه‌هاست و ابژه‌ها تنها باید با و درون خودشان باقی بمانند تا امر غریب را ساطع کنند، آنگاه کدام ژانر وحشت می‌تواند به‌طور مؤثر مجرای برای امر غریب ایجاد کند؟ منظور از ژانر علیت‌ها یا شیوه‌های استعلایی یا درونماندگار است که وحشت از خلال‌شان خودش را عیان [تاگشایی] می‌کند یا عیان می‌شود. بدین‌معنا، می‌توانیم تعریف وحشت را موقتا نادیده بگیریم. جدا از مدیوم (قصه، سینما، بازی‌های ویدئویی،...)، چهار حالت عملی (*modi operandi*) وجود دارند که وحشت به‌وسیله‌شان در معرض قرار می‌گیرد یا تحمیل می‌شود^۲: این چهار بدیل گرچه به‌نحوی تقلیل‌دهنده و فازی به هم متصل‌اند می‌توانند بدین‌ترتیب نام برده شوند:

(۱) تکریم و حی^۳ به‌صورتی مربوط به یک حقیقت معقول، یعنی تفصیل حقیقت مرتبط با یک نیرو یا موجودیت معقول. این را وحشت معقولیت می‌نامیم: خداوند به شیوه‌های رازآلود عمل می‌کند.

1 | the uncanny; غریب، غیرعادی

2 | exposed or imposed

3 | revelation; الهام، مکاشفه

(۲) وحی هیچ نامعقول، یا خلّایی نابینا که به صورت حقیقتی خودخوارانه در بنیان همه چیز در معرض قرار می‌گیرد. این وحشت نامعقولیت است که ترفند^۱ش در تفصیل^۲ حماقت امور غریب اول و الغایشان است: نیهیلیسم هار.

(۳) ناممکنی وحی یا ناممکنی هر نوع حقیقت، چه خلّاً نامعقول باشد چه چیزی معقول. وحی در خودش تعین ناپذیر است زیرا نه ترفند هیچ نه تفصیل چیزی نمی‌توانند وحشت تعین ناپذیری را تعیین کنند (پی‌آیندگرایی و بازی‌های ویدئویی).

(۴) ترفند یا تفصیل چیزی (هر چیز)، چه حقیقت باشد چه نه، موقتا یا عمیقاً [به‌طور ژرفنایی] تنها با مداخله‌ی چیزی به‌طور ریشه‌ای بیرونی نسبت به آن ممکن است. چیزی، صرفاً با پیروی از قصد هستی‌شناختی‌اش (چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن)، مضمون هیچ را به صورت امر مسأله‌زا منتقل می‌کند. این وحشتی است که فقط با چنان و به‌ماهو باقی‌ماندن نشت می‌کند، چرا که بقا/داشتن [ادامه‌دادن] یا بودن یعنی مسأله‌زا ماندن. این را وحشت مضمون مسأله‌زا می‌نامیم که مرزهای بین ژانرهای وحشت اول، دوم، و سوم را با ظرافت تمام محو می‌کند.

بنا بر مباحث قبلی، ژانر چهارم یا وحشت مضمون مسأله‌زا همان ژانر وحشت است که امر غریب را انتقال می‌دهد. در این ژانر، هیچ چیز نیاز ندارد که در معرض قرار بگیرد یا تحمیل شود، زیرا آنچه دوام می‌آورد یا باقی می‌ماند به‌نفسه غریب است. وحشت مضمون مسأله‌زا اساساً نمی‌تواند به هیچ اوجی برسد اما به وقفه در نقطه‌ی اوج جاری هم نمی‌انجامد. بدین معنا، ژانر وحشت بقا این وحشت مرتبط با امر غریب را منتقل می‌کند: در قاموس بازی ویدئویی، وحشت نه پیشینی رئیس در انتهای بازی است نه غیابش؛ نه امر فراطبیعی است نه انبوه فزاینده‌ی ارتش نامرده‌ها [مردگان زنده] است؛ نه حتی جوی ناآشنا؛ وحشت خود تعریف بقاست که از همان آغاز آبتن امر مسأله‌زا شده است.^[۳]

۱ imposition; سوءاستفاده

۲ exposition; توضیح

یادداشت:

[۱] این پیشدستی هستی‌شناختی می‌تواند برحسب کسر / نفی توضیح داده شود: هستی‌شناسی با به‌کار بردن هیچ به‌صورت امر منفی که برای عملیات کسر لازم است از هیچ طرفه می‌رود؛ زیرا کسر، دست‌کم به‌صورت واضح، می‌تواند هیچ را درمقام سرچشمه‌ای هستی‌شناختی به کار بگیرد از این حیث که کسر بسیج امر منفی در راستای دو بردار است.

[۲] برای تدارک یک روشن‌سازی بیشتر از اینکه چطور استمرار باقی‌ماندن یا باقی‌ماندن در خود تنها در کمتر ماندن ممکن است، کسر درمقام امتداد کسرکننده و قصد تقلیل‌دهنده می‌تواند به‌طور ریاضیاتی و با این حال شاکله‌مند اثبات شود. با فرض دو دامنه‌ی هندسی A و B طوری که $A > B$ ، آن‌هم درمقام زمینه‌ی ایده‌آل روند و ضامنی برای استمرارش (کسر مکرر). روند با کسر بزرگترین مضرب دامنه کوچکتر B (و از اینجا mB) از مضارب بزرگتر دامنه بزرگتر A شروع می‌شود: $A \ mB = R$ (m : مضرب؛ R : باقیمانده). نتیجه‌ی کسر درمقام یک بخش برجامانده تا اینجا باقیمانده R است که کوچکتر از دامنه‌ی کوچکتر B است ($R < B$). از آنجا که باقیمانده R کوچکتر از دامنه‌ی کوچکتر B است، پس روند با کسر بزرگترین مضرب باقیمانده R (و از این رو nR) از دامنه‌ی کوچکتر B ساخته می‌شود: $B \ nR = r$ (n : مضرب). نتیجه‌ی کسر دوباره یک باقیمانده است که کمتر از باقیمانده‌ی قبلی است ($r < R$). بنابراین، اصرار یا استمرار در باقی‌ماندن یعنی باقی‌ماندن تنها می‌تواند از خلال r های کوچکتر از R تداوم یابد. حتی اگر r با صفر معادل نشود، باز برای آنکه کمتر بماند و به باقی‌ماندن ادامه بدهد باید با اولویت صفر یا هیچ-چیز (*no-thing*) درمقام آنچه پیشاپیش وجود دارد تطابق یابد.

[۳] در قاموس بازی ویدئویی، رئیس موجودیتی مبتنی بر هوش مصنوعی است که بازیکن باید او را درمقام یک دشمن شکست دهد یا از او شکست بخورد تا در بازی جلو برود یا بازی را تمام کند. بنابراین، رئیس در بازی‌های ویدئویی معمولاً با نقاط لازم برای تغییر سطح بازی یا خاتمه‌اش معادل است.